

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مجدد قرن کیست؟

(ترجمه)

پرسش:

السلام علیکم ورحمت اللہ وبرکاتہ!

شیخ بزرگوار! اللہ سبحانہ و تعالیٰ زودتر به یاری شما نصرت نصیب فرماید، و از علم شما به ما نفع بیشتر برساند!

از جمله احادیث صحیح و مشهور، روایتی است از صحابۀ جلیل القدر، ابوهریره رضی اللہ عنہ که رسول اللہ صلی اللہ وسلم فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا)

[بروایت ابو داود (شماره/4291) سخاوی آنرا در کتاب خود "مقاصد الحسنه" شماره (149)، والبانی در کتاب "سلسلة الصحیحة" شماره/599]

ترجمه: خداوند برای این امت سر هر صد سال، یک نفر را می فرستد که وی دین این امت را تجدید کند.

سوال این است: معنی حدیث چیست؟ و اسم استفهام "مَنْ" در حدیث، افادۀ این را می نماید که مجدد یکی است و یا بیشتر؟ و آیا امکان دارد مجددین قرون گذشته را در عدد خاص حصر نمود؟ جزاکم اللہ خیراً.

پاسخ:

وعلیکم السلام ورحمة اللہ وبرکاتہ!

بلی، حدیث مذکور صحیح بوده و پنج مسئله از آن بر می آید:

- 1- آغاز "سده هجری قمری" از کدام تاریخ شروع می گردد؟ از تولد، بعثت، هجرت و یا از وفات رسول اللہ صلی علیہ وسلم؟
- 2- آیا مفهوم "رأس كل مائة" اول سده است یا وسط آن و یا هم اواخر سده؟
- 3- واژه و یا اسم استفهام "مَنْ" به معنی یک فرد است، و یا منظور از آن گروه و جماعت است که دین مردم را تجدید نموده و انرژی تازه می بخشند؟
- 4- آیا روایات صحیحی از تعداد مجددین قرن های گذشته وجود دارد؟

5- و آیا امکان دارد که مجدد قرن چهاردهم هجری قمری را که در 30 ذوالحجه 1399 هـ.ق پایان یافت، بشناسیم که کدام شخص است که دین اسلام را تجدید بخشید؟

کوشش می‌نمایم قدر توان خود بدون ورود به جزئیات مسئله، قول راجح را بیان کنیم.

1- از کدام تاریخ سده و یا قرن هجری آغاز می‌گردد؟

المناوی در مقدمه‌ی فتح‌القدیر گفته است: "در ابتدای سده اختلاف است که از مولود نبوی حساب شود یا بعثت، و یا هجرت و یا هم وفات وی صلی‌الله‌علیه‌وسلم، و قول راجح این است که ابتدای قرن از هجرت آغاز می‌گردد؛ چون در این حادثه بزرگ (هجرت) با تأسیس دولت اسلامی، اسلام و مسلمین عزت یافتند؛ از این جهت هنگامی که حضرت عمر رضی الله عنه اصحاب را جمع نمود تا بر وقوع یک حادثه منحیث آغاز تقویم اتفاق شود؛ همه بر ابتدای هجرت منحیث آغاز تقویم، اعتماد کردند.

طبری در تاریخ خود روایت کرده است: عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکیم گفته که نعیم بن حماد گفت: دَرَاوَرْدِی از عثمان بن عبیدالله بن ابی رافع روایت نموده که از سعید بن مسیب شنیدم که می‌گفت: حضرت عمر بن خطاب مردم را جمع نموده و سوال کرد که از کدام روز، تاریخ را بنویسیم؟ علی رضی الله عنه گفت: از روز هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم که سرزمین شرک را ترک نمود و عمر رضی الله عنه آن را پذیرفت. ابو جعفر می‌گوید: ابتدای سال اول هجری را از ماه محرم همان سال؛ یعنی دو ماه و چند روز قبل از ورود رسول الله صلی الله علیه وسلم شمردند، و ورود رسول الله در دوازدهم ماه ربیع الاول بود. بنابراین قول راجح این است که ابتدای قرن‌های قمری از تاریخ هجری باید آغاز گردد که صحابه بر آن اعتماد دارند.

2- اما معنی "رأس المائة" قول راجح این است که مفهوم رأس المائة اواخر قرن است؛ به عبارت دیگر مجدد هر قرن در آخر قرن، یک عالم متقی و پاک به شهرت می‌رسد و در اواخر همین قرن وفات می‌نماید؛ نه در نیمه‌ای قرن و نه هم در خلال آن. اما این که چرا اواخر قرن به عنوان ابتدای قرن در نظر گرفته شده است، اسباب و دلایل زیر می‌تواند پاسخ این پرسش را ارایه نماید:

أ- به سلسله روایات صحیح ثابت شده است که عمر بن عبدالعزیز را مجدد سده نخست شمرده‌اند؛ چون وی در سال 101 هـ.ق به عمر چهل سالگی وفات کرد. امام شافعی رحمه الله را مجدد سده دوم شمرده‌اند که در سال 204 هـ.ق به عمر پنجاه و چهار سالگی وفات کرد. هرگاه مفهوم رأس المائة در این حدیث به غیر آن چه تفسیر شد؛ یعنی اول سده تفسیر گردد؛ پس عمر بن عبدالعزیز مجدد سده اول محسوب نمی‌گردد؛ چون وی در سال 61 هـ.ق تولد گردیده است، و هم‌چنان امام شافعی که در سال 150 هـ.ق تولد گردید مجدد سده دوم محسوب نمی‌گردد. پس "رأس کل مائة" که در حدیث آمده است به معنی اواخر سده است نه اوائل آن؛ طوری که مجدد در خلال قرن متولد و در اواخر قرن عالم مشهور و مجدد می‌گردد و در اواخر سده وفات می‌نماید.

ب- دلیل این که عمر بن عبدالعزیز مجدد سده اول و شافعی مجدد سده دوم می‌باشند، این است که همه علماء امت وائمه، بر مجدد بودن آن‌ها اتفاق دارند؛ چنانچه زهری و احمد بن حنبل و غیره علماء متقدمین و متأخرین اتفاق دارند که عمر بن عبدالعزیز مجدد سده اول و امام شافعی مجدد سده دوم می‌باشند؛ چنانچه عمر بن عبدالعزیز در سنه 101 هـ.ق به عمر چهل سالگی وفات نمود و مدت خلافت آن دونیم سال می‌باشد و شافعی در سنه 204 به عمر 54 سالگی وفات کرد. حافظ بن حجر در کتاب خود توالی التأسیس از ابوبکر البزار روایت کرده

که از عبدالملک بن عبدالحمید میمونی شنیدم که می‌گفت: در مجلس احمد بن حنبل بودم که یادی از شافعی شد و به صدای بلند نام وی را یاد کرده گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که فرمود: "الله سبحانه وتعالی در ابتدای هر صد سال شخصی را برای احیای دین اسلام مبعوث می‌کند که عمر بن عبدالعزیز را در سده اول آورد امیدوارم که شافعی مجدد سده دوم باشد.

از طریق ابی سعید فریابی روایت است که امام احمد بن حنبل گفته است: "الله سبحانه وتعالی در هر صد سال یک نفر را می‌فرستد تا برای مردم دین را بیاموزاند و هرگونه دروغی که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسته شده است، نیست و نابود می‌سازد که در رأس سده اول عمر بن عبدالعزیز و در رأس سده دوم شافعی، مجدد دین الله می‌باشند".

ابن عدی گفته که از محمد بن علی بن حسین شنیدم که می‌گفت: "یاران ما بدین نظر اند که عمر بن عبدالعزیز مجدد سده اول و محمد بن ادريس شافعی مجدد سده دوم می‌باشند".

حاکم در کتاب خود مستدرک از ابو ولید روایت کرده که گفت: "در مجلس ابی العباس بن شریح بودم که یک نفر برخاست و توصیف وی را آغاز کرد، شنیدم که می‌گفت: ابوطاهر خولانی از عبدالله بن وهب روایت کرده سعید بن ایوب از شراحیل بن یزید و او از ابی علقمه و او از ابوهیره رضی الله روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: "إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا"؛ یعنی الله سبحانه وتعالی در رأس هر سده شخصی را می‌فرستد که دین‌اش را تجدید و انرژی بخشد. بشارت می‌دهم که الله سبحانه وتعالی در رأس سده اول عمر بن عبدالعزیز و در رأس سده دوم محمد بن ادريس شافعی را فرستاد. حافظ بن حجر گفته است که حدیث مذکور در همین عصر مشهور گردید.

ج- وقتی رأس الشیء گفته شود، مقصد آن اول شیء است؛ اما در این حدیث چگونه ما رأس مائه را آخر آن تعبیر کردیم؟ پاسخ چنین است؛ از دید لغوی نزد عرب‌ها، وقتی رأس شیء گفته شود، بر اول و آخر شیء دلالت می‌کند. در تاج العروس آمده است رأس الشیء گاهی اول شیء و گاهی آخر شیء معنی می‌دهد. در کتاب لسان العرب آمده است: «خرج الضب مرائسا» سوسمار سر به بالا برآمد یعنی از خانه‌اش به سرش برآمد و گاهی می‌گویند با دم‌اش برآمد. قرینه‌ای که قول ما را ترجیح می‌دهد این است که مجدد سده اول عمر بن عبدالعزیز در سال 101 هـ.ق و مجدد سده دوم در سال 204 هـ.ق وفات نموده‌اند؛ پس این دو اتفاق امت واضح می‌سازد که معنی حدیث اواخر سده است؛ نه اوائل آن. بنابراین چه گذشت من هم ترجیح می‌دهم که معنی "رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ" در این حدیث اواخر سده می‌باشد.

3- اما این که اسم استفهام "مَنْ" به معنی فرد است یا جماعت؛ چون در حدیث آمده: «يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ... مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا» هرگاه "مَنْ" جمع را افاده کند؛ پس باید فعل نیز "مَنْ يُجَدِّدُونَ" جمع ذکر شود؛ ولی فعل مفرد "يُجَدِّدُ" آماده است، با آن هم "مَنْ" گاهی معنی جمع را افاده می‌کند؛ باوجودی که فعل بعدی آن مفرد باشد. اما من به سبب قرینه‌ای مفرد فعل "يُجَدِّدُ"، ترجیح می‌دهم که "مَنْ" افاده مفرد را می‌کند، و راجح‌ترین قول نیز همین است. باوجودی که مفرد دانستن آن از لحاظ لغوی قطعی نیست، از این جهت برخی علماء "مَنْ" را گروه تعبیر می‌کنند و در روایات خود تعدادی از علماء را مجدد دانسته‌اند؛ ولی این نظریه بنا بر دلایلی که گذشت درست نمی‌باشد.

4- اما در مورد اسماء مجددین سده‌های قبلی روایات متعددی آمده که مشهورترین آن "قصیده سیوطی" است که مجددین نه (9) سده را شمرده است، و از الله سبحانه و تعالی خواسته است که خود او مجدد قرن نهم باشد، اسم‌های برخی آن‌ها که در قصیده آمده چنین است:

«... به اجماع علماء مجدد سده اول، عمر، خلیفه عادل است...»

«... شافعی در سده دوم به دلیل سطح بلند علمی اش مجدد آن قرن دانسته شده است...»

«در قرن پنجم امام عزالی بوده و در این مورد اختلاف است»

«در قرن هفتم امام راقی الی المراقی بن دقیق العید به اتفاق مجدد بوده»

و «در قرن نهم هجری قمری، به فضل الله متعال امیدوارم من (سیوطی) مجدد باشم»

برعلاوه این، روایات دیگر نیز وجود دارد.

5- آیا امکان دارد که مجدد سده چهاردهم که در 30 ذوالحجه 1399 هـ.ق پایان یافت، را بشناسیم؟

ابتداء قرن، نزد علماء معتبر همان اواخر سده است که عمر بن عبدالعزیز به عنوان مجدد قرن اول در سال 61 هـ.ق تولد و در اوئل سده اول یعنی 101 هـ.ق وفات نموده است، و شافعی در 150 هـ.ق تولد و در رأس سده دوم؛ یعنی در 104 هـ.ق وفات نمود. پس نزد علماء معتبر اسلام عمر بن عبدالعزیز مجدد سده اول و شافعی مجدد سده دوم، هرکدام در خلال سده متولد و در اواخر سده به شهرت رسیده اند؛ بناء من ترجیح می‌دهم که علامه تقی الدین نبهانی رحمت الله علیه مجدد سده چهاردهم بوده باشد؛ چون وی در سال 1332 هـ.ق تولد و در اواخر این سده به شهرت رسید، به خصوص وقتی که حزب التحریر را در سال 1372 هـ.ق تأسیس کرد و در اواخر سده چهاردهم در سال 1398 وفات کرد، و طی دعوت خود مسلمانان را برای بازگشت قضیه سرنوشت‌ساز- دولت خلافت راشده- فراخواند و در پی تلاش و اجتهاد وی تأثیرات زیادی در زندگی مردم به میان آمد تا این که امروزه تأسیس خلافت خود فضاء شده و هدف اساسی عامه مسلمانان گشته است؛ پس الله سبحانه و تعالی ابو ابراهیم و برادر وی ابویوسف و کسانی را که پس از وی می‌آیند زیر رحمت خود قرار دهد و آن‌ها را با انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین حشر فرماید، که رفاقت آن‌ها چه نیکو می‌باشد.

برادر ابو مومن آن چه نزد من راجح بود همین است و آن چه صواب است الله بهتر می‌داند.

برادران عطاء بن خلیل ابو الرشته

14 شعبان 1434 هـ

23 جون 2013 م

